یادداشتی برای دختر ایران

نویسنده: دکتر مهتا بردبار

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



از خطه‌ی فردوسی و اخوان و محمدرضا شجریان زنی برخاست به نام “ایران” که خواست نام این سرزمین را بر لوح روزگار حک کند و تصویر زیبای کشور و مردمان نجیب را بر صفحه‌ی تاریخ به نقش قلم جاودانه به تصویر کشد.

“ایران درودی” از خاک خراسان، تصویرگر ناخودآگاه تاریخ سرزمینی شد که ساکنانش در شاهنامه زیسته بودند و در آینه‌ی هنر وی خویش را به تماشا نشستند. وی که در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در برج سنبله (شهریور) از خاکی هنر پرور رُست فارغ از هر چهارچوبی آفریدگار سبکی بدیع به نام خویش یعنی سبک ایران درودیسم در هنر نقاشی شد. وی را تالی سالوادور دالی می‌دانند، اما به گفته‌ی خود این نقاش اسپانیایی، ایران درودی نقاش نور بود و این عنصر در آثار سالوادور دالی حرفی برای گفتن نداشت.

با ایران بانو در خانه‌ی سیمین بهبهانی بزرگوار آشنا شدم. شبی که خسته از کار روزنامه با عجله برای شرکت در میهمانی عید نوروز راهی خانه‌ی بانوی شعر ایران زمین شدم، افتخار آشنایی با خانم درودی نصیبم شد. آن شب بسیار دیر به میهمانی رسیدم و طبعاً جزئ آخرین مهمان‌هایی بودم که مجلس را ترک کردم. آن شب خاطره‌انگیز در حالی که کنار سیمین عزیز نشسته بودم، خانم بهبهانی از من خواستند تا شعر شاهنامه‌ای‌ام را برای خانم درودی و آقای (محمود) دولت آبادی بخوانم که پس از خواندن این شعر، مرا بسیار نواختند. آن شب خوش یُمن موجب آشنایی و دوستی عمیق من با نقاش اسطوره‌ای ایران شد.

پس از آن هنگامی که خانم درودی می‌خواستند به منزلشان برگردند، به ایشان گفتم که من شما را می‌رسانم و ایران

عزیز پذیرفت و در راه برایشان شعر خواندم. وقتی به منزلشان رسیدیم، ایشان از من خواستند تا کمی صبر کنم و از خدمتکارشان خواستند تا کتاب «در فاصله دو نقطه» را که تازه به چاپ رسیده بود برای من بیاورند. من که غرق در شعف و شادی بودم، خیلی ساده به خانوم ایران گفتم: «می‌توانم با شما دوست شوم و دوست بمانم و دوباره شما را ببینم؟» و ایشان درخواست دوستی مرا پذیرفتند و بدین سان فصل جدیدی در زندگی من آغاز شد. فصلی که نام آن را «تربیت چشم‌هایم برای عمیق‌تر دیدن» نام نهادم. زان پس بسیار به دیدارشان می‌رفتم و خانم درودی به من یاد داد که چگونه چشم‌هایم را برای درست دیدن نقاشی تربیت کنم. من که خود شاعر ایماژیست (تصویرگرا) بودم و نیز زبان شعرم زبان آکارئیک (باستان گرا) بود، خویشی و نزدیکی ژرفی با آثار هنری و نیز روحیه‌ی این هنرمند احساس کردم.

ایران درودی، از آفریدگان خاص خداوند بود؛ به گونه‌ای که در آفرینش وی خدا نظری خاص اراده کرده بود تا آن‌چه لازمه‌ی عاشق بودن و عاشقانه زیستن بود را در وی به ودیعت بگذارد. زنی که در عین بزرگی هرگز فراموش نکرد که هنر زیستش در ارج نهادن به زنانه‌گی‌اش بود و در هر کاری که انجام می‌داد، عشق را جاری می‌کرد. با مردم می‌زیست و آن‌چه که از وی در خاطرم مانده تصویر زنی است انسان دوست و مردمی؛ بدانسان که هرگز به یاد ندارم کسی از هر سن و قشری برای دیدارش تماس گرفته باشد و او رخصت دیدار نداده باشد. در یک کلام می‌توان گفت که عاشق زندگی بود و بس.

همیشه به نور قسم می‌خورد و این باور روحانی همواره در غالب نقاشی‌هایش نمایان بود.

سپری کردن روزگاری با بانوی نقاشی ایران جزئ عمر در شمار نیامد. گویی نگاه شفقتی بود از جانب خداوند که بدین واسطه هنر چگونه زیستن را یاد بگیرم و هرگز فراموش نکنم که هنر و توانمندی آفرینش هنری، قدرتی است که در درجه‌ی نخست باید فرد را به سوی زیست هنرمندانه پیش ببرد و نگاه انسان را در جهت سیر متعالی به قله‌های انسانیت فرا بخواند. بادا که اندیشه‌ی ایران درودی در تمامی زندگانی، روشنگر تالیان فکر و سبک زیستن او باشد.